

نهادهای اجتماعی

به منزله خزاین پایدار ثروت

دکتر عبدالحسین ساسان

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

مقاله ۲



پیش از این در نوشتاری با عنوان «رازگشایی از ثروت و رابطه آن با نهادهای اجتماعی»^۱ دیدیم که کارکرد نهادها عبارت است از توانمندسازی انسان‌ها. تعریف دیگری که ارائه شد این بود که نهادها تضاد منافع میان انسان‌ها را به اشتراک منافع تبدیل می‌کنند. در همان نوشتار برای تشریح این کارکردها، نخستین نهادی که بشر اختراع کرد، یعنی «سخن گفتن» مورد بررسی قرار گرفت. «سخن گفتن» یک نهاد اجتماعی است. بنابراین انتظار می‌رود که از یک سو انسان‌ها را «توانمند» کرده باشد و از سوی دیگر تضاد منافع میان آنها را از میان برده و حتی به اشتراک منافع تبدیل کرده باشد.

«سخن گفتن» دقیقاً در تاریخ بشر چنین نقشی را ایفا کرد. زیرا به انسان‌ها کمک کرد تا هنگام بروز خطر یکدیگر را به یاری بخوانند، یا هنگام گرسنگی با هم به شکار بروند، و مراحل مختلف مانند تعقیب و رزم دادن شکار، هدایت آن به مسیری که



انسان‌های دیگر در کمین شکارنشسته بودند، و پرتاب نیزه یا سنگ به شکار را به یاری یکدیگر انجام دهند. پس اولاً انسان‌ها را توانمندتر کرده است؛ هم برای دفع خطرات و هم برای موفقیت در تأمین خوراک. ثانیاً تضاد منافع میان انسان‌ها را از میان برده است. زیرا در غیاب «سخن گفتن» به جای همکاری میان انسان‌ها برای کسب منفعت، همه با هم به نزاع بر سر منافع خود، یعنی گوشت و پوست شکار می‌پرداختند. بنابراین «سخن گفتن»، و مراحل تکامل یافته‌تر آن - مانند «گفت‌وگو»، «مذاکره»، و «دیپلماسی» - جنگ و خشونت میان انسان‌ها را به صلح و سازش و همکاری تبدیل کرده است.

در همان نوشتار از چندین نهاد اجتماعی دیگر هم یاد شد. و اهمیت آنها در «توانمندسازی» انسان‌ها، کاهش خشونت و ستیزه‌گری، و افزایش صلح و همکاری میان انسان‌ها بیان گردید. این نهادها عبارت‌اند از «نگارش»، «توزیع ثروت»، «تساهل و تسامح»، «تسهیم قدرت» و سرانجام «فرمانروایی شایسته». همچنین دیدیم که هر یک از این نهادها را می‌توان به ثروت تبدیل کرد. زیرا در تعریف ثروت گفته شد: ثروت عبارت است از رفع نیازهای جسمی و روانی کنونی انسان، و اطمینان از رفع نیازهای والایتر انسان در آینده نزدیک و دور. چون نهادهای اجتماعی انسان‌ها را توانمند می‌کنند، و معمولاً انسان‌ها توانمندی خود را در راه رفع نیازهای جسمی و روانی خویش به کار می‌گیرند، بنابراین نهادهای اجتماعی به ثروت تبدیل می‌شوند.

اکنون در این نوشتار از نهاد مهم دیگری سخن به میان می‌رود، که در دوران کنونی بیش از همه نهادها مسؤول فقر یا ثروت شناخته می‌شود. این نهاد «نظام باورها» است، که شامل دین، آیین، جهان‌بینی، فلسفه، ایدئولوژی، درجه خوش‌بینی یا بدبینی، و نگرش ذهنی انسان به رویدادهای روزگزار زندگی است. تا آنجا که ممکن است در مورد بسیاری از انسان‌ها این گزاره درست باشد که مستمندی یا توانگری در ذهن انسان لانه دارد و از ذهن به زندگی اجتماعی می‌تراود و تجلی مادی پیدا می‌کند. از آنجا که پژوهش‌های فراوانی در مورد فلسفه

«دئیسم»، مذهب «پروتستانیزم»، و تأثیرات آنها بر روح سرمایه‌داری و رویداد انقلاب صنعتی اروپا انجام گرفته، که پاره‌ای از آنها نیز به زبان فارسی ترجمه شده است، در این نوشتار صرفاً به بررسی نظام باورها در تاریخ ایران بسنده می‌شود.

۱. فلسفه

نخستین نکته‌ای که در «نظام باورها»ی ایران باستان به چشم می‌آید «فقر فلسفه»، یا حتی «فقدان فلسفه» است. کتاب‌های تاریخ تمدن جهان از وجود فیلسوفان بزرگی در تمدن‌های باستانی یونان، چین، هند و کره نام می‌برند. ولی نام و نشانی از هیچ فیلسوف ایرانی به ثبت نرسیده است. اگر هم در ایران باستان فیلسوفانی وجود داشته‌اند نفوذ چندانی میان مردم نداشته، یا به هر دلیل دیگر نام و اندیشه‌ای از آنان در تاریخ تمدن جهان دیده نمی‌شود. با توجه به اینکه در دوران تاریخ نوشتاری نیز نام هیچ فیلسوف بزرگی در ایران دیده نمی‌شود، می‌توان گفت به احتمال قوی از آغاز سکونت آریایی‌ها تاکنون در ایران نهاد فلسفه پدید نیامده است. فقر فلسفه چیزی نیست که با وجود چکامه‌سرایان درخشانمانند فردوسی توسی، یارهبیران دینی اثرگذاری مانند زرتشت، مانی، مزدک و بابک خرم‌دین جبران شود. چون چکامه‌سرایان صرفاً تخیل لطیف و ظرافت کلامی ایجاد می‌کند و تأثیری بر منطقی کردن دستگاه فکری انسان‌ها ندارد. باورهای دینی نیز به تشکل و ساماندهی گروه‌های ذی‌نفع یا همسود و تفکیک هویت آنها از هویت گروه‌های همسود دیگر می‌انجامد، ولی ممکن است نیازهای زمینی انسان‌ها را به داشتن منطق زندگی مادی ارضا نکند. به‌ویژه هنگامی که توجه کنیم نیازهای زمینی روز به روز دگرگون می‌شوند و تکامل می‌یابند. بنابراین فقدان فیلسوف، و فقر فلسفه را هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند جبران کند. می‌توان گفت خلأ عظیم فلسفه در ایران باستان نظام باورهای ایرانیان را از آغاز تاکنون آسیب پذیر کرده است.

فلسفه در حقیقت یکی از مهمترین عناصر عقل‌موروثی یا «خرد بیرونی» انسان‌ها است. از این‌رو به شکل‌گیری دستگاه اندیشه‌ورزی انسان یاری

می‌رساند. بدین‌سان نمی‌توان از ملت‌هایی که فیلسوفان بزرگی نداشته‌اند، انتظارات بزرگی داشت. حتی عرفان نیز، اگرچه یک نگرش فلسفی ویژه به جهان هستی دارد، مطلقاً نمی‌تواند جای خالی فلسفه را در تاریخ اجتماعی ایران پر کند. چون عرفان شاخه‌ای از «فلسفه لاهوتی» است، نه «فلسفه ناسوتی».

نهاد سرنوشت‌ساز «نظام باورها» در ایران صرفاً دچار فقر فلسفی، یا ضعف دستگاه منطقی اندیشه‌ورزی نیست، زیرا این کمبود به سهم خود به تضعیف نهاد مهم «تساهل و تسامح» انجامیده است که ضعف این نهاد نیز خود موجب ضعف پدیده‌های دیگری مانند داد و ستدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است.

فیلسوفان با آنکه کمابیش بر پایه اصول منطقی و استدلال می‌اندیشند، و قاعداً باید گزاره‌های منطقی و مستدل ارائه کنند، ولی خوشبختانه به اشتباه‌های بزرگی دچار می‌شوند، که فضای فکری جامعه را ملامال از نقد و خرده‌گیری می‌کند. این جنبه فلسفه ممکن است بیش از گزاره‌های بهنگام و درست به پیشرفت اجتماعی یاری رساند. آنچه برخی از جوامع باستانی را دچار ایستایی و رکود کرد، مشروط کردن آزادی بیان به عدم لغزش و اشتباه بود. آنچه فیلسوفان را به انسان‌های سودمندی برای جامعه تبدیل می‌کند، نقادی اندیشه‌های رایج در جامعه خویش است، حتی اگر نقد آنان دچار سایش زمانی زودرس شود. پویایی فکری، علمی و فناورانه هر جامعه‌ای در گرو نقد و خرده‌گیری است. و آرامش روانی هر جامعه‌ای در گرو بگومگوهای فلسفی است که میان فیلسوفان برانگیخته می‌شود.

۲. دین

همه عناصر یا سازندهای «نظام باورها» سرنوشت‌ساز هستند. دین هم یکی از همین عناصر است. دین را می‌توان مستقل از نظام باورها یک نهاد دانست. کمتر کسی تردید دارد که دین یکی از تأثیرگذارترین نهادهای اجتماعی است. بنابراین دین پویا نیز همچون نهاد‌های پویای دیگر یک ثروت اجتماعی به شمار می‌رود.



«کلان نهاد» بسیار پیچیده، درهم تنیده و پویا است. در درون این نظام شبکه‌های پرجنب و جوشی میان سازندها یا عناصر آن ایجاد شده، و کنش و واکنش یا بده‌بستان‌های گسترده‌ای از طریق این شبکه‌ها انجام می‌شود. به این ترتیب «نظام باورها» در داد و ستد با اجزای خود رشد می‌کند و بهنگام می‌شود؛ ولی سرعت بده‌بستان در شبکه‌های درونی نظام باورها ثابت نیست. از زمانی به زمان دیگر تفاوت می‌کند. همچنان که از جامعه‌ای به جامعه دیگر دگرگون می‌شود.

۵. پویایی نظام باورها

شبکه‌های درونی نظام باورها - همانند شبکه راه‌های یک کشور- گاهی شلوغ و پر رفت و آمد، و گاهی خلوت و راکد هستند. رکود یا رونق اقتصادی میزان آمد و شد در جاده‌های یک کشور را تعیین می‌کنند. همچنان که رکود یا رونق فرهنگی میزان شلوغی یا خلوتی شبکه‌های درونی نظام باورها را مشخص می‌سازد. در فرهنگ‌های زاینده و آفرینشگر کنش و واکنش یا داد و ستد بسیار زیاد، و سرعت به‌روز شدن یا بهنگام شدن «نظام باورها» بسیار بالا است. برعکس در فرهنگ‌های سترون و ایستا «نظام باورها» به منجلا بی بدبو و آلوده تبدیل می‌شود.

پیش از این گفته شد که یکی از کارکردهای نهادهای اجتماعی، خلق ثروت است. ثروت نیز به سهم خود ابزار رفع نیازهای اولیه و ظهور و بروز نیازهای متعالی تلقی می‌شود. «نظام باورها» یکی از نهادهای کلان اجتماعی است. بنابراین قاعداً باید بیش از اکثر نهادهای اجتماعی مسؤول آفرینش ثروت تلقی شود. در حقیقت این گزاره، مشروط بر پویایی و بهنگام شدن مستمر «نظام باورها»، کاملاً درست است. یک نظام باورهای بسیار پویا، پرجوش و خروش و حساس به تحولات علمی و فرهنگی جهان، سهم بزرگی از تولید ثروت در جامعه خود را بر دوش دارد. همچنان که یک نظام باورهای ایستا، راکد، فاقد داد و ستد، بدون جوش و خروش و نابهنگام، سرچشمه اصلی فقر، پریشانی، درماندگی، و واپس ماندگی جامعه خویش به‌شمار می‌رود.

«نظام باورها» در تاریخ ایران نیز چنین نقشی را

که کیفیت برجسته کالاها و خدماتشان را نشان دهد. دین‌ها و فلسفه‌ها نیز چنین وضعیتی دارند. بنابراین شاید بتوان گفت متغیرترین و تحول‌پذیرترین بخش از هر دین و هر دستگاه فلسفی، ایدئولوژی آن است؛ یعنی ایدئولوژی جزء اصول پایدار هیچ دین یا هیچ فلسفه‌ای نیست و با ملازمات هر دوران و هر زمانی دگرگون می‌شود. تفاوت‌های ژرفی که میان خوانش افراد مختلف نسبت به یک دین یا یک دستگاه فلسفی وجود دارد، بیشتر شامل بخش ایدئولوژیک آن دین یا فلسفه است.

۴. آیین

سرانجام باید از یکی دیگر از سازندهای «نظام باورها» یعنی آیین، یاد کرد. اگرچه در بسیاری از متون، دین و آیین مترادف هم به‌کار می‌روند، ولی می‌توان تفاوت این دو واژه را مورد توجه قرار داد. دین به مجموعه باورهای گفته می‌شود که رفتارهای انسان را چه در خلوت و تنهایی و چه در جمع و برقراری ارتباط با دیگران تحت تأثیر قرار می‌دهد. ولی آیین به مراسمی گفته می‌شود که هویت دینی فرد را در جامعه نشان دهد، یا هویت یک جامعه را در میان جوامع دیگر متمایز می‌نماید. آیین معمولاً جزء هیچ دینی نیست، بلکه هر قبیله یا عشیره، هر خرده‌فرهنگ و هر فرهنگی برای تزیین دینی که پذیرفته‌اند به‌کار می‌برند. برای مثال، عمده تفاوت میان مسیحیت اروپا با مسیحیت امریکای جنوبی از آیین آنها سرچشمه می‌گیرد و احتمالاً تفاوت در دین آنها ناچیز است.

بخش ایدئولوژی هر دینی از فلسفه‌های رایج تأثیر می‌پذیرد، ولی بخش آیین هر دینی از هنرهای رایج در آن جامعه متأثر می‌شود. بنابراین فقدان فلسفه، یا فقر فلسفه در هر جامعه‌ای به ایدئولوژی ضعیف، واپس مانده و بدون جذابیت می‌انجامد. همچنین فقدان یا فقر هنر موجب آن می‌شود که آیین‌های دینی، خام و ابتدایی و دفع‌کننده انسان‌های با فرهنگ به نظر برسند، یا حتی دستمایه تمسخر و پوزخند دیگران قرار گیرند.

بدین‌سان می‌توان گفت «نظام باورها» یک

چگونه می‌توان نسبت دین را با ثروت تعیین کرد، بدون آنکه به داوری در ماهیت دین، یا ارزیابی تک‌تک آموزه‌های دینی و وسوسه طبقه‌بندی آنها به حق و ناحق دچار شد؟ از دیدگاه صرفاً اقتصادی - نه سیاسی، نه نظامی، نه فرهنگی - هر دینی به میزانی که از بروز جنگ‌های طبقاتی، قومی، عشیره‌ای، نژادی، زبانی و ملی جلوگیری کند تولید ثروت کرده است. بیشترین میزان ثروت که نهاد دین تولید کرده، معادل میزان خسارات و ضایعاتی است که جنگ‌های گوناگون در غیاب دین پدید می‌آورند. ثروتی که نهاد دین تولید کرده، معادل صرفه‌جویی‌های ایجاد شده در احتراز از جنگ‌ها و تنازعات اجتماعی است. درباره دین‌های باستانی ایرانیان از دیدگاه «اقتصاد نهادگرا» پس از این بیشتر خواهیم خواند.

۳. ایدئولوژی

پیش از این دیدیم که یکی دیگر از سازندهای «نظام باورها» ایدئولوژی است. ایدئولوژی به مجموعه گزاره‌هایی گفته می‌شود که از فلسفه، جهان‌بینی، یا دین استخراج می‌شود تا به‌عنوان انگیزه جنگ، صلح، قهر، یا سازش و تعامل با دیگران به‌کار رود. بنابراین شاید بتوان گفت نسبت ایدئولوژی با دین (یا با فلسفه)، مانند نسبت ویتزین یک فروشگاه با کالاهای موجود در قفسه‌ها و انبارهای آن است. در حقیقت لبه بیرونی و قابل مشاهده و اثرگذار هر دینی بر کنش و واکنش با پیروان ادیان دیگر، یا باورهای متفاوت، ایدئولوژی آن دین را تشکیل می‌دهد.

اگر تعریفی که از ایدئولوژی، ارائه شد درست باشد، می‌توان گفت نمای بیرونی هر فلسفه یا هر دینی ایدئولوژی نامیده می‌شود. بنابراین ایدئولوژی نه تنها رفتار و روابط پیروان یک دین را با پیروان ادیان دیگر تعیین می‌کند، بلکه دیدگاه، نگرش و نحوه ارتباط پیروان سایر ادیان، ملت‌ها، نژادها را با پیروان دین مفروض نیز شکل می‌دهد.

یک فروشگاه ممکن است دارای ویتزین برجسته و درخشانی باشد، ولی کالاهای درون قفسه‌ها به جذابیت و کیفیت کالاهای ویتزین نباشد. و برعکس، برخی از فروشگاه‌ها بدون ویتزین‌های جذابی هستند



«زبان» را اختراع کنند، با نشانه‌های دست و صورت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند. این‌گونه ارتباطات اجازه نمی‌داد که اجتماعات بزرگ انسانی تشکیل شود. بنابراین انسان‌های نخستین یا انسان‌های غارنشین در ابعاد یک یا چند خانواده محدود با هم زندگی می‌کردند. از این‌رو می‌توان آنها را انسان‌های طبیعی نامگذاری کرد.

انسان‌های طبیعی ناگزیر بودند سنگ‌های لبه‌دار و تیز را برای دفاع از خود و خانواده خویش در برابر یورش جانوران درنده، یا شکار جانوران چرنده، گردآوری کنند. همه این سنگ‌ها کارآمد نبودند. ولی برخی از آنها - که شکل دوکی داشتند - فاصله طولانی‌تری را می‌پیمودند، و بر بدن جانوران یورشگر زخم کاری می‌زدند، یا شکار را از پا در می‌آوردند. انسان‌ها رفته‌رفته دریافته‌اند که کدام یک از سنگ‌ها می‌توانند جان آنها یا خانواده آنان را از خطر مرگ یا گرسنگی نجات دهند. چنین سنگ‌هایی ارزش حیاتی داشتند، از این‌رو با حرمت بسیار نگهداری می‌شدند. همین سنگ‌های رهایی‌بخش و نگهدارنده زندگی بودند که تفاوت میان اشیای پراکنده در زیست‌بوم را به انسان‌ها آموختند. درک همین تفاوت‌ها رفته‌رفته انسان را با مفهوم «حرمت»، و پس از آن با مفهوم «تقدّس» آشنا کرد.

قرن‌های طولانی انسان‌ها جنگ‌افزارهای سنگی و چوبی کارآمد را مقدس می‌شمردند، و ستایش می‌کردند. رفته‌رفته حسّ زیباشناسی نیز با «امر قدّسی» در آمیخت. زیرا اگر سنگ‌های دوکی شکل جان انسان‌ها را حفظ می‌کردند، سنگ‌های زیبا نیز توهم برتری به سنگ‌های دیگر، و اثربخشی در افزایش نیروی بازو را پدید می‌آوردند؛ و از این طریق روان انسان‌ها را محافظت و اراده آنها را افزون‌تر می‌کردند. بدین‌سان رفته‌رفته جنگ‌افزارهای نجات‌بخش با زیبایی هرچه تمام‌تر ساخته و پرداخته می‌شدند.

بت‌پرستی در حقیقت با «ابزارپرستی» آغاز شد و به «زیباپرستی» انجامید. با «والایش» یا تکامل بینش و اندیشه، انسان‌ها رفته‌رفته ابزارپرستی را کنار گذاشتند و هرروز بیش از پیش زیباپرست شدند.

بر عهده داشته است. می‌توان نمونه‌های روشن و گویایی از چندین برش تاریخی را بررسی کرد، تا به اهمیت نظام باورها بیشتر پی برد.

۶. دین‌های ما قبل تاریخ در ایران

«دوران ما قبل تاریخ» یا «دوران پیشا تاریخ» به دورانی گفته می‌شود که هنوز بشر «نگارش» را اختراع نکرده بود. بنابراین هیچ سند مدونی از رویدادهای آن دوران وجود ندارد. اظهارات تاریخدانان درباره این دوران، از تحقیقات باستان‌شناسی، الگوهای مردم‌شناسی، و تا حدودی حدس هوشمندانه سرچشمه می‌گیرد.

سرزمین ایران یک سرزمین مهاجرنشین در «دوران پیشا تاریخ» بوده است. درست مانند سرزمین‌های استرالیا، نیوزیلند، کانادا، آمریکا، و آیسلند در قرون اخیر. همان‌گونه که بیشتر بومیان این سرزمین‌ها را مهاجران منقرض کردند، بیشتر ساکنان دوران ما قبل تاریخ در ایران را نیز - که در نقاط مختلف این سرزمین پراکنده بودند - مهاجران آریایی منقرض کردند. بخش بزرگی از جمعیت آریایی‌ها نیز به سهم خود در رویدادهای «دوران تاریخ» به دست مهاجمان دیگر - مانند مغول‌ها - منقرض گردیدند.

۶.۱. بت‌پرستی

از دین یا آیین مردمان «انسان» در فارس، «آرتا» در جیرفت، «مانا» در جنوب دریایچه اورمییه... اطلاعات دقیقی در دست نیست. ولی گمان می‌رود که مهاجرت آریایی‌ها به سرزمین ایران دست کم ده قرن پیش از میلاد مسیح انجام گرفته است. در این صورت حداقل سه هزار سال پیش، بیشتر ایرانیان اولیه منقرض و نابود شده‌اند. از آنجا که آریایی‌ها دین خود یعنی میترائیسم یا مهرپرستی را به ایران آوردند و به تبلیغ و ترویج آن در میان بومیان بازمانده پرداختند، قاعدتاً پاره‌ای از اقوام ایران باستان نیز همانند بسیاری از انسان‌های آن دوران بت‌پرست بوده‌اند.

بت‌پرستی یک مرحله از مراحل متعدّد تکامل بشر بوده است؛ که از شیوه زیست بدوی و شکارگری برمی‌خاست. انسان‌ها پیش از آنکه «سخن گفتن» یا





نهادهای ایستا به نابودی ثروت‌ها و گسترش فقر و تنگدستی و پریشانی انجامید.

درک مفهوم نهادها و فهم تاریخ تمدن بشر برای ما آسان‌تر خواهد شد، اگر توجه کنیم که عمر بت پرستی طولانی‌تر از عمر همه ادیان بشری بوده است. انسان خردورز کنونی حدود ۲۰۰ هزار سال پیش بر روی سیاره زمین پدید آمده است.

چون جمعیت انسان‌های نخستین بسیار کم بوده، هر بار که گروهی از آنها در حوادث طبیعی، یا یورش گروه‌های نیرومندتر، از میان می‌رفتند، چنین می‌نمود که نسل بشر منقرض شده است. ولی یک یا چند خانواده که موفق به گریختن یا پناه گرفتن در شکاف کوهها یا نقاط امن دیگری شده، و نجات یافته بودند، پس از رفع خطر دوباره زندگی، زایش و افزایش را آغاز می‌کردند.

نسل کنونی بشر فرزندان گروه اندکی از نجات‌یافتگان رویدادهای دهشتناک آتشفشان‌ها و یخبندان‌ها و... هستند. با وجود این اگر عمر انسان خردورز کنونی را ۲۰۰ هزار سال برآورد کنیم، می‌توانیم برای احساس بهتر مفهوم زمان در تاریخ، و درک بهتر مفهوم نهادها در اقتصاد، آن را به ۲۰ ساعت تشبیه نماییم. بنابراین اگر عمر انسان کنونی ۲۰ ساعت باشد، این موجود ۱۹ ساعت نخست آن را یا حتی پرستش نداشته، یا بت پرست بوده است. بخش آخر آن را بشر در آمیزه‌ای از زیباپرستی و موهوم‌پرستی گذرانیده است. با وجود این هنوز هم بسیاری از انسان‌های ساکن جنگل‌های آمازون، بومیان گینه نو و استرالیا، قبیله‌های بدوی آفریقا، و روستاییان هند در همان ساعت ۱۹ عمر بشر مانده‌اند، و به ساعت آخر تمدن انسان وارد نشده‌اند.

از یک ساعت باقیمانده عمر بشر، معادل ۳۶ دقیقه در پرستش خورشید، ماه، و ستارگان گذشته است. اگرچه هنوز هم برخی از قبایل آفریقا در همین زمان زندگی می‌کنند.

در نهایت ۲۴ دقیقه است که بشر در پی دعوت حضرت ابراهیم با مفهوم یکتاپرستی و وحدانیت آشنا شده است. روشن است که این گزاره مشمول همه انسان‌های روی زمین نیست.

زیباپرستی انسان در هر دورانی به چهره تازه‌ای نمود می‌یابد. ولی در طول تاریخ همواره به‌عنوان فطرت پایدار و استوار انسان تجلی یافته است. دین‌های ابراهیمی، عارفان نامدار و فیلسوفان یکتاپرست نیز با توصیف زیبایی‌های پروردگار یکتا توانستند رفته‌رفته انسان‌های زیباپرست را به یکتاپرستی جذب کنند. توجه به فطری بودن زیباپرستی در انسان شرط موفقیت هر طرح، هر برنامه، هر تولید و هر دعوتی شناخته شده است. تا به آنجا که یکی از رایج‌ترین دیدگاه‌های اقتصاد، توسعه‌یافتگی را معادل «زیباسازی»، و توسعه‌نیافتگی را هم‌تراز زشتی مناظر و مرایا می‌داند. هر پدیده‌ای که از عنصر زیباشناختی تهی باشد، محکوم به نابودی زودرس است. آب حیات که بشر آن را رمز جاودانگی می‌پنداشت و بیهوده به دنبال آن می‌گشت، چیزی نیست جز زیبایی. هر آنچه زیبا باشد جاودانه خواهد بود.

احتمالاً اقوام پیشاتاریخ، یا ایرانیان منقرض‌شده اولیه هم بت پرست بوده‌اند. روشن است که دین بت پرستی هم در روزگار خود یک نهاد بوده است. نهادی که به ارضای نیازهای جسمی و روانی انسان‌ها یاری می‌رسانیده است. اگر بتوانیم وضعیت آن دوران را در ذهن خویش مجسم کنیم، متقاعد می‌شویم که سنگ‌های دوکی‌شکل، چماق‌های چوبی تزیین شده، و حتی سنگ‌های زیبایی که نقش و نگارهای رازآمیز داشته‌اند، اگرچه مستقیماً در نبرد با جانوران به‌کار نمی‌رفته‌اند، ولی با شگون تلقی می‌شدند؛ و به بت پرستان نیرو و شهامت می‌دادند. بنابراین چنین اشیائی برای انسان‌های نخستین ثروت به شمار می‌رفته است.

شاید در فرایند سخت و جانگداز تنازع بقاء، نهاد دین - حتی در شکل ابتدایی بت پرستی نیز - به موفقیت بشر در تکاپو برای زنده ماندن یاری رسانده باشد. زیرا بت پرستی هم تا زمانی که یک نهاد به‌نگام بود به ارضای نیازهای کالبدی و روانی انسان‌ها کمک می‌کرد. پس به ثروت تبدیل می‌شد. نهاد بت پرستی از هنگامی که پویایی خویش را از دست داد و متناسب با بالا رفتن درک و فهم بشر خود را به‌نگام نکرد، به یک نهاد ایستا تبدیل شد و همچون همه

یکسان بود، یا دستکم تفاوت‌هایی که مانع ایجاد تفاهم میان آنها گردد ایجاد نشده بود. از این‌رو در یورش مادها برای تسخیر سرزمین سرسبز تمدن بزرگ آشور، طوایف پارت و پارس نیز آنان را همراهی می‌کردند. فرماندهی آنها با مردی بود که پارس‌ها و یونانیان او را «کواسار» و مادها «هوخشتره» می‌نامیدند. او در سال ۶۰۷ پیش از میلاد با فتح میان‌رودان، و برانداختن دولت آشور، نخستین امپراتوری آریایی‌ها را تأسیس کرد.

آشور نه تنها از دیدگاه قدرت نظامی و آبادی سرزمین اهمیت داشت، بلکه گهواره‌ی یکی از نخستین تمدن‌های بشری، و بسیاری از اختراعات و اکتشافات سرنوشت‌ساز تاریخ بشر بود. افزون بر آن به احتمال بسیار قوی محل تولد حضرت ابراهیم، و به‌طور قطع و یقین سرزمینی است که او دعوت به یکتاپرستی را از آنجا آغاز کرد. بنابراین مادها نه تنها سرزمین زرتشت، بلکه محل تولد و بعثت ابراهیم را نیز در تصرف داشتند.

در مورد سال تولد حضرت ابراهیم اسناد قابل اعتمادی وجود ندارد. ولی نظر بیشتر باستان‌شناسان و پژوهشگران تاریخ ادیان آن است که این رخداد ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد روی داده است. برخی از پژوهشگران نیز سال تولد او را ۱۹۹۷ پیش از میلاد دانسته‌اند.

با آنکه پیروان ادیان ابراهیمی در قلمرو مادها فراوان بوده‌اند، به نظر می‌رسد تنها یک طایفه از آریایی‌ها که کنار رودخانه‌ی دز سکونت گزیده بودند، دیانت ابراهیم را پذیرفته‌اند. این طایفه «صابئین» نام دارد، که هنوز هم در خوزستان آیین‌های مذهبی خویش را حفظ کرده‌اند.

به این ترتیب نخستین امپراتوری که آریایی‌های ایران بنیاد گذاشتند یک سرزمین چند فرهنگی بوده است. سرزمینی با شهروندان آزاد از فرهنگ‌های میتراثیسم، مزدیسنان، ابراهیم، یهود، صابئین، بت‌پرستان، بوداییان و پیروان دین‌های شرقی.

به احتمال بسیار زیاد اگرچه آشور زرتشت و پیروانش فعالانه به تبلیغ دین خویش می‌پرداختند، ولی مادها دست از آیین نیاکان خود، یعنی



دیگر مانند هندی‌ها و چینی‌ها در شرق و ساکنان روم شرقی (ترکیه) و یونان در غرب با این دین آشنا شده‌اند. با وجود این روشن نیست که گسترش شگفت‌انگیز دین مهرپرستی در سرزمین‌های خاوری و باختری ایران چرا و چگونه انجام شده است. یکی از احتمالات قوی آن است که لزوماً دین مهرپرستی آریایی‌ها در کشورهای همسایه ایران نفوذ نکرده، بلکه حس فطری پرستش در انسان‌های همه‌نقاط کمابیش به‌طور همزمان اعتلاء یافته باشد. بدین معنی که بر اثر والایش فکری انسان‌ها، معبود آنان نیز از پدیده‌های زمینی تا حد پدیده‌های به مراتب زیباتر آسمانی دگرگونی یافته باشد. به هر حال گسترش شگفت‌انگیز دین مهرپرستی از شرق تا غرب جهان آن روز به توجیه منطقی و باورپذیر نیاز دارد.

نخستین امپراتوری که آریایی‌ها در جهان باستان پایه‌گذاری کردند توسط طوایف ماد بود. یعنی همان آریایی‌های مهاجری که از شرق دریای خزر آمده بودند. در دهه‌های نخستین مهاجرت آریایی‌ها هنوز زبان، دین و فرهنگ طوایف ماد، پارت، و پارس

۶.۲. میتراثیسم

در منابع و کتاب‌های تاریخ ادیان، میتراثیسم به‌عنوان یک دین آریایی شناخته شده است. اگر چنین گزاره‌ای درست باشد، احتمالاً این دین پیش از مهاجرت آریایی‌ها به سرزمین ایران در میان آنان رایج بوده است.

احتمالاً سه هزار سال پیش آریایی‌ها از شمال دریای خزر برای زندگی در سرزمین‌های گرم‌تر به سوی جنوب سرازیر شدند. نیمی از آنان از طرف شرق دریای خزر و نیم دیگر از طرف غرب این دریا به سوی سرزمین‌های گرم رهسپار شدند. آریایی‌هایی که از شرق آمدند دو طایفه ماد و پارت را تشکیل می‌دادند و آریایی‌هایی که از غرب خزر آمدند پارس نامیده می‌شدند.

احتمالاً هم طوایف ماد، هم طوایف پارت، و هم طوایف پارس به دین میتراثیسم یا مهرپرستی ایمان داشتند. به احتمال بسیار قوی میتراثیسم در سرزمین ایران متولد نشده است. ولی مسلماً پس از مهاجرت آریایی‌ها به ایران بود که ساکنان سرزمین‌های



و تاج. ظاهراً این نمادها در میان پیروان میترائیسم، که از چین تا روم و سراسر اروپا را فراگرفته بود مشترک بوده است.

مقدسات هفتگانه آیین مهرپرستی قراین و شواهدی در اختیار اقتصاددانان نهادگرا قرار می‌دهد مبنی بر اینکه دین، آیین، و ایدئولوژی میترائیسم کاملاً متناسب با نیازهای روانی بشر در دوران شکارگری بوده است. هیچ دینی - از جمله میترائیسم - را نمی‌توان با معیارها و سنجه‌های پیشرفته دوران معاصر ارزیابی کرد. شاید انسان‌های

نگه داشت. بعید است که آزادمنشی، سعه صدر، و تساهل و تسامح هخامنشیان از آموزش‌های دین میترائیسم سرچشمه گرفته باشد. زیرا شواهد و قراین میترائیسم را دین دوران خشونت می‌نمایند.

شاید آزادمنشی و «فرمانروایی شایسته» کوروش، و شماری از پادشاهان هخامنشی، این تصور را ایجاد کرده باشد که دین مهر یا دین مهرپرستی به معنای دین مهربانی باشد. ممکن است آرمانی که برخی از عارفان بزرگ آن را «کیش مهر» نامیده‌اند، نیز بر این ابهام افزوده باشد. در حقیقت وجه اشتراک این دو از همانندی نام فراتر نمی‌رود. در دین مهر یا مهرپرستی باستانی آریایی‌ها، واژه «مهر» به معنای خورشید است نه مهربانی. الهه آریایی‌های باستان خورشید بوده است. در حالی که در «کیش مهر» که خاصان، عارفان، و فرهیختگان از آن دم می‌زنند «مهر» به معنای «مهربانی» است. اینان اذیت و آزارهای دینی و عقیدتی را ناپسند می‌دانستند. هخامنشیان، به اصطلاح امروز، در باورهای دینی میترائیسم، ولی در سیاست سکولار بودند. از این رو نمی‌توان دستاوردهای فرهنگی - اجتماعی این دوران را به دین یا آیین آنان نسبت داد. بخش بزرگی از این موفقیت‌های شگفت‌آور از نهادهای «تساهل و تسامح» و «فرمانروایی شایسته» سرچشمه گرفته است.

تا آنجا که آگاهی‌های محدود ما از این دین کهن اجازه شناخت آن را می‌دهد این دین به خدایان بسیاری باور داشته است. ولی در میان این خدایان خدای خورشید یا «الهه مهر» و پس از آن «الهه باران» بیش از همه ستایش می‌شدند. در تخته تندیس‌های بازمانده از آن دوران همواره تابش پرتو خورشید در پشت سر میترا دیده می‌شود. افزون بر پرتو خورشید، میترا شکارگر توانایی است، که گاوی را بر زمین زده و خنجری در گردنش فرو می‌برد. دین مهرپرستی توانایی شکار کردن، و ابزارهای کشتار را مقدس می‌دانست.

در دین مهرپرستی عدد هفت مقدس شمرده می‌شد. از میان دست‌ساخت‌های بشر نیز هفت افزار نمادین و مقدس ستایش می‌شد. این افزارها عبارت بودند از: خنجر، نیزه، داس، شمشیر، تازیانه، مشعل،

میترائیسم یا مهرپرستی، بر نداشته بودند. رویداد مهم دیگر این بود که «سارگون دوم» پادشاه آشور در حدود سال ۷۲۰ پیش از میلاد اسیران یهودی را به سرزمین آریایی‌ها فرستاده و فرمان داده بود که در آن سرزمین سکونت کنند. بنابراین در سرزمین مادها ادیان ابراهیمی و زرتشتی نیز حضور داشتند. ولی به احتمال قوی مادها و اکثر پارت‌ها و پارس‌ها میترائیست یا مهرپرست باقی ماندند.

حکومت مادها حدود سال ۷۱۵ پیش از میلاد بنیانگذاری گردید. حدود سال ۶۰۷ پیش از میلاد به امپراتوری تبدیل شد، و در حدود سال ۵۵۰ پیش از میلاد رو به افول گذاشت، و سرانجام به دست کوروش نابود گردید. نسب کوروش از سوی پدر به طوایف پارس و از سوی مادر به طوایف ماد می‌رسید. از این رو طوایف ماد نیز از پادشاهی وی نگران نبودند. وی بنیانگذار دودمان هخامنشی بود، که بزرگترین امپراتوری جهان باستان به شمار می‌رود. افزون بر آن پرشکوه‌ترین دوران قدرت آریایی‌ها در همین دوران هخامنشیان بوده است. احتمالاً پادشاهان و درباریان هخامنشی نیز به دین مهرپرستی باقی ماندند. ولی بسیاری از شاهان و شاهزادگان این دودمان با دختران یهودی و پیروان دین‌های ابراهیمی نیز ازدواج می‌کردند. حتی کتاب عهد عتیق و روایات اقوام یهودی، که کوروش را بسیار ستوده‌اند، مدعی نیستند که وی به آیین دیگری - حتی یهودیت - گرویده باشد. برخی از مفسران قرآن مجید نیز او را همان «ذوالقرنین» دانسته‌اند. از اختلاف نظرهای مورخان که بگذریم، حتی مورخان یونانی اذعان کرده‌اند که کوروش آزادی دین و آیین را به معنای واقعی کلمه ترویج کرده بود. تا آنجا که هخامنشیان، به پیروی از کوروش، هیچ‌گاه برای امپراتوری ایران دین رسمی اعلام نکردند، تا پیروان همه دین‌ها و آیین‌ها احساس آسایش و آزادی عمل نمایند. شاید این سیاست بیش از آنکه از آزادیخواهی کوروش و جانشینان وی سرچشمه گرفته باشد، از خردمندی آنها برخاسته بود. چون یک کشور پهناور با مردمی از نژادها، دین‌ها، زبان‌ها و آیین‌های گوناگون را فقط از طریق آزادی‌های فرهنگی می‌توان خشنود و وفادار

از دین مهرپرستی به دین زرتشتی است. در این پیکره شاپور دوم - پادشاه ساسانی - به میترا پشت کرده و به هورامزدا روی آورده است. هورامزدا نیز حلقه فزه ایزدی را که نشانه پادشاهی است به وی واگذار می‌کند. در زیر پای شاپور دوم و هورامزدا مردی به خاک افتاده است. او یک اسیر ساده نیست؛ بلکه امپراتور بزرگترین کشور اروپایی آن دوران یعنی «جولیانوس» است، که پایتخت وی در مرکز روم (شرقی) یا استامبول کنونی مستقر بود. این پیکره از یک سو می‌خواهد چنین وانمود کند که پیروزی شاپور دوم بر امپراتور روم به خواست خداوند متعال - یعنی هورامزدا - بوده است. این آرمان بیان تصویری همان ایدئولوژی است که موبدان شهر استخر در جنوب دریاچه بختگان فارس آن را ساختند و پرداختند، تا دین زرتشت را به افیون توده‌ها تبدیل کنند، و راه فرمانروایی ستمگرانه بر مردم را هموار سازند. این ایدئولوژی مانند هر ایدئولوژی دیگر جزء جدایی‌ناپذیر ماهیت دین زرتشت نبود. ولی شوربختانه به ایدئولوژی پایدار تاریخ دیدگاه‌های سیاسی ایران تبدیل شد.

تا آنجا که همه دودمان‌های شاهنشاهی، یکی پس از دیگری خود را نماینده الوهیت در زمین معرفی می‌کردند؛ و سلطنت را موهبتی آسمانی وا می‌نمودند.

از سوی دیگر نکته مهم این پیکره یعنی پشت کردن شاپور دوم به میترا گویای شدت و استمرار کینه ساسانیان با دودمان‌های اشکانی و هخامنشی است. این کینه‌توزی به خدایان آنها نیز سرایت کرده است.

پیکره دیگری که از میترا در دل نمرود داغ (کوه نمرود)، واقع در سرزمین آشور باستان - شمال عراق کنونی - دیده می‌شود، همانندی‌های بسیاری با پیکره میترا در طاق بستان دارد. از جمله اینکه در پشت و بالای سر آنها پرتو پرفروغ خورشید به فضای پیرامون می‌تابد.

در بازگشت به گفتمان نهادهای اجتماعی، نتیجه‌گیری‌های این نوشتار را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد.



پس از میترائیسم تا این پایه گسترش جغرافیایی نیافته است. نشانه‌های این دین از چین تا دورترین سرزمین‌های اروپا دیده می‌شود. ولی در هر سرزمینی میترائیسم ویژه همان فرهنگ و همان زیست‌بوم پدید آمده است. از این‌رو هر یک از نشانه‌ها و نمودهای این دین را باید با توجه به سرزمینی که در آنجا دیده شده است، تفسیر کرد.

در ایران نیز دین آریایی‌ها ویژگی‌های خود را از زیست‌بوم و فرهنگ رایج این سرزمین گرفته بود. ولی شوربختانه تندیس‌های بسیار کمی از میترائیسم ایران به‌جا مانده است. از این‌رو ممکن است بررسی تفاوت میان تندیس‌ها یا نقش برجسته‌های میترا در ایران با تندیس‌های فراوان میترا در اروپا به بهترین نحو ممکن فرایند تکامل و تطابق ادیان با زیست‌بوم‌های گوناگون را نشان دهد.

یکی از بهترین پیکره‌های میترای آریایی‌ها در طاق بستان واقع در استان کرمانشاه نقش بسته است، که مربوط به دوران گذار آریایی‌های ایران

«دوران پیشا تاریخ» بدون چنین دین‌ها، آیین‌ها، و ایدئولوژی‌هایی نمی‌توانستند در پیکار برای زنده ماندن (تنازع بقا) پیروز شوند. جسم انسان در مقایسه با دیگر جانوران شکارگر بسیار ناتوان است. انسان نه سرپنجه‌های نیرومند شاهین‌ها را داشته است، و نه دندان‌های خنجرآسای گربه‌سانان بزرگ را. نه به کوچکی خرگوش‌ها بود که بتواند به هر حفره‌ای پناه ببرد، نه همچون اسبان و غزالان پای گریز داشت. ولی «نظام باورها»، توانایی انسان برای ساختن و پرداختن راهکارهای همکاری و سازش، ابزارها و نهادهایی مانند دین، آیین، و ایدئولوژی، ناتوانایی‌های کالبدی وی را جبران می‌کرد؛ و روان او را برای پیروزی در چالش‌های زندگی آماده می‌ساخت. از این‌رو نهادگرایان ناگزیر نیستند دین خشونت‌ورز مهرپرستی را به دلیل تقدسی که به آلات قتاله داده بود سرزنش کنند.

میترائیسم در دوران مادها و هخامنشیان به یک دین جهانی تبدیل شده بود. شاید هیچ دینی

۷. برآیند نوشتار

۷.۱. دین، آیین، ایدئولوژی، فلسفه (به ویژه فلسفه سیاسی)، و جهان بینی، مستقل از یکدیگر نهاد اجتماعی به شمار می‌روند. ولی چون همه آنها کارکرد اقتصادی کمابیش همانندی دارند، می‌توان آنها را در یک نهاد کلان اجتماعی (کلان نهاد) به نام «نظام باورها» دسته بندی کرد. هر جا دیدیم که فقر و تنگدستی و پریشانی حاکم است گناه آن بر گردن نظام باورها است، و هر جا که توانمندی و ثروت و خلاقیت وجود دارد، افتخار آن به «نظام باورها» تعلق دارد.

۷.۲. همه اجزاء یا سازندهای «نظام باورها» مورد نیاز بشر بوده و خواهند بود. نه تنها هیچ یک جای خالی دیگری را پر نمی‌کند، بلکه ضعف هر یک از آنها به تضعیف سازندهای دیگر می‌انجامد. در نتیجه ضعف هر یک از آنها کل «نظام باورها» را سست و لرزان خواهد کرد.

۷.۳. بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی و اقتصادی یک یا چند جزء (سازنده) از نظام باورها را زاید می‌دانستند. مارکس و انگلس دین را افیون جامعه می‌شمردند. هواداران بازار آزاد، ایدئولوژی را زهر کشنده تمدن‌های بشری می‌انگاشتند. و بسیاری نیز حتی هنوز هم، مرگ فلسفه و بی‌نیازی بشر به فیلسوفان را تبلیغ می‌کنند. ولی بعید است که بشر هیچ‌گاه نهادی را ساخته و پرداخته باشد که به آن نیازمند نبوده است. بنابراین در ارزیابی نهادهایی مانند دین نباید شتابزده و احساساتی عمل کرد. شاید زیانبارترین داور بشر و خطای بزرگ مارکس این بود که ایستایی نهادها را نادیده می‌گرفت، و به خود نهادها حمله می‌کرد.

۷.۴. دین‌های «پیشا تاریخ» و «پسا تاریخ» را باید در چارچوب زمان و مکان هر یک از آنها بررسی کرد. داورى درباره نقش و عملکرد هیچ دینی در هنگام پیدایش و گسترش آن را نمی‌توان با سنجه‌ها و معیارهای دوران کنونی انجام داد.

۷.۵. همه نهادها سرچشمه تولید ثروت بوده‌اند و خواهند بود. بنابراین به بقا و تکامل کالبدی، اجتماعی و فرهنگی بشر یاری رسانده‌اند. دین‌ها



انسان‌ها بوده است. از این رو ممکن است حتی بت پرستی را نتوان افیون توده‌ها دانست، اگر آن را در چارچوب زمان و مکان خودش بررسی کنیم.

۷.۸. میترائیسم یا خورشیدپرستی یا مهرپرستی، که دین آریایی‌ها قلمداد می‌شود، احتمالاً بیش از ده هزار سال پیش در میان متمدن‌ترین و پیشرفته‌ترین اجتماعات انسانی پدید آمد و گسترش یافت. ظهور این دین یک پله از تکامل اجتماعی انسان بوده، که او را از بت پرستی به درجه بالاتری ارتقا داده است. حتی دین مهرپرستی در چارچوب زمان و مکان خود مترقی و سرچشمه ثروت بوده است. زیرا شکار را به یک عبادت دسته جمعی، و افزارهای شکار را به اشیای مقدس تبدیل کرد و انسان‌های ناتوان را در پیکار برای زنده ماندن توانمند ساخت.

۷.۹. اگر از سیر تطور و تکامل «نظام باورها» در چین، کره، و ژاپن بگذریم و همچنان ظهور و گسترش ادیان ابراهیمی را در جغرافیای میان رودان، روم شرقی و ایران به منزله سرآغاز دگرگونی بررسی کنیم، درمی‌یابیم که بعثت حضرت ابراهیم یک نقطه عطف مهم در تاریخ تکامل نهادهای اجتماعی بوده است. احتمالاً این رویداد حدود دو هزار سال پیش از میلاد - یا بیش از چهار هزار سال پیش - رخ داده است.

نیز از این قاعده مستثنی نیستند. حتی آن دسته از دین‌هایی که امروز راه سعادت و رفاه بشر را سد کرده‌اند، در زمان پیدایش خود مترقی و تمدن ساز بوده‌اند. بنابراین، برخلاف نظریه لائیک‌ها، دشواری‌های بشر در ماهیت دین‌ها نیست، بلکه در ایستایی آنها نهفته است.

۷.۶. بت پرستی که دین انسان‌های نخستین تاریخ بوده است، طولانی‌ترین عمر را در میان ادیان بشری داشته است. اگر عمر انسان خردورز کنونی را که حدود دویست هزار سال تخمین می‌زنند، معادل بیست ساعت فرض کنیم، بیش از نوزده ساعت آن را بشر به بت پرستی گذرانده است. سپس حدود ۳۶ دقیقه از یک ساعت باقی مانده را به پرستش خورشید، ماه، و ستارگان پرداخته، و تنها ۲۴ دقیقه از عمر انسان پس از بعثت حضرت ابراهیم بوده، که به یکتاپرستی دعوت شده است. نباید از نظر دور داشت که هنوز هم بسیاری از قبایل افریقا، بومیان استرالیا، و روستاییان هندوستان بت پرست مانده‌اند. یعنی حتی وارد ساعت آخر تمدن بشری نشده‌اند.

۷.۷. حتی بت پرستی که دین انسان‌های «پیشا تاریخ» بوده یک نهاد اجتماعی است. بنابراین در زمان و مکان خود مولد ثروت و موجب بقا و پیشرفت



۷۰۱۰. با آنکه در مورد سال تولد، محل وفات و جوانی زرتشت اتفاق نظر وجود ندارد، ولی این نظریه که وی از حواریون حضرت ابراهیم بوده، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. زیرا احتمال اینکه وی در نخستین قرن مهاجرت آریایی‌ها به ایران، یعنی بیش از ده قرن پیش از میلاد در یکی از روستاهای پیرامون دریاچه «چی‌چست» - که نام باستانی دریاچه ارومیه کنونی است - به دنیا آمده باشد، به مراتب قوی‌تر از احتمالات دیگری است که هر از گاه یک بار مطرح می‌شود.

علت پیدایش این فرضیه که زرتشت مُبَلِّغ دین ابراهیم بوده شاید آن باشد که دین زرتشت نخستین طلبیه یکتاپرستی در میان آریایی‌ها بوده است. این دین نه تنها پاسخگوی اعتلای حس زیباشناسی و افزایش سطح درک و فهم آریایی‌ها بود، بلکه به بزرگترین نیاز جوامع آن روزگار یاری رسانید؛ که نیاز به ایجاد «پیمان‌های اجتماعی» یا همان اخلاق بود.

یکی از نوشتارهای آینده به بررسی دقیق‌تر نهادهای دین، آیین و ایدئولوژی در ایران پساتاریخ، یعنی دوران ساسانیان، خواهد پرداخت. این بررسی رابطه انقراض ابدی امپراتوری‌های پیای آریایی‌ها را با «نظام باورها» در آن دوران مطرح خواهد کرد. به دیگر سخن، نقش هر یک

از سازندهای «نظام باورهای» ایران باستان هم در تولید ثروت و هم نابودی ثروت‌های ملی بررسی خواهد شد.

۷۰۱۱. فرضیه اصلی نوشتار آینده آن است که علی‌رغم ظهور دین زرتشت - به‌عنوان نخستین دین یکتاپرستی آریایی‌های مهاجر. که در راستای تولید ثروت، توانمندسازی انسان‌ها و ایجاد «پیمان‌های اجتماعی» بسیار موفق بود، جامعه آریایی‌ها و امپراتوری‌های آریایی از هم فروپاشید. احتمالاً در بالای فهرست دلایل فروپاشی آنها ناتوانی از ساختن و پرداختن چندین نهاد مهم به شرح زیر را می‌توان ثبت کرد:

الف - نهاد فرمانروایی اکثریت:

. تمرکز قدرت سیاسی، اقتصادی و دینی به جای استقرار «فرمانروایی شایسته پایدار» که همان فرمانروایی اکثریت است.

ب - نهاد تسهیم قدرت و ثروت:

. اوج‌گیری ایدئولوژی تمرکز قدرت به جای «تسهیم قدرت» و تمرکز ثروت به جای «تقسیم ثروت»

ج - نهاد هنرهای زیبا:

. پیدایش «آیین‌های فاقد حس زیباشناسی» و ترویج آنها از مراکز قدرت، که می‌توان آن را به تعبیر «میلان کوندرا» در مورد کمونسم، با اصطلاح «کیچ دینی» یعنی پرسرو صدا اما آبکی، نامگذاری کرد.

د. نهاد تساهل و تسامح:

. کنار گذاشتن نهاد «تساهل و تسامح» در دوران ساسانیان و آغاز پیگیری، آزار و حتی نابودی پیروان همه دین‌های غیررسمی مانند پیروان حضرت ابراهیم، یهودیان، مسیحیان، صابئین، مهرپرستان، بوداییان، مانویان و به‌ویژه مزدکیان که بسیاری از پیروان این ادیان شهروندان وفادار امپراتوری‌های مادها، هخامنشیان و اشکانیان بودند.

ه - نهاد فلسفه:

. «فقر فلسفه» و ناتوانی امپراتوری‌های ایران باستان به‌ویژه حکومت ساسانیان؛ همکاری نکردن با کشورهای همسایه.

و. نهاد گفت‌وگو و دیپلماسی:

ناتوانی امپراتوران ایران - به‌ویژه ساسانیان - از توسعه نهاد گفت‌وگو و دیپلماسی و برقراری صلح و همکاری با کشورهای همسایه - به‌ویژه با امپراتوری روم - و در نتیجه نابودی خزاین کشور در جنگ‌های طولانی و فرسایشی و رقابت‌های خردکننده.

ز. نهاد اخلاق یا پیمان‌های اجتماعی:

ناتوانی از درک نیاز شدید جامعه آن روزگار به «اخلاق» به منزله «پیمان اجتماعی» و واکنش نشان ندادن نسبت به زوال و انحطاط اخلاقی.